

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال دوم بر قرافی

یکی از اشکالات قرافی - که اساس کلامش بر ملازمه بود - را جواب دادیم؛ که خلاصه آن جواب این شد که بین اصل و فرع ملازمه وجود ندارد، و ممکن است که اصل دارای احکامی باشد که فرع نباشد، یا فرع دارای احکامی باشد که اصل نباشد. اشکال دوم بر قرافی این است که گویا ایشان اصلاً محل نزاع را درست تصویر نکرده‌اند.

در باب «حق تألیف» یا «حقوق معنوی»، محل نزاع این است که کسی از قدرت علمی که دارد یا - به تعبیری که در همین کلمات وجود دارد - از شخصیت معنوی که دارد به يك نظریه‌ای رسیده، مادامیکه این نظریه همراه اوست اصلاً بحثی ندارد، بحث این است که اگر این نظریه یا محصول فکری خودش را در ضمن يك کتاب مستقلی آرایه داد، آیا اینجا علاوه بر این کتاب ظاهری، يك حق عقلانی بنام «حق التألیف» یا «حق الاختصاص» نیز دارد یا خیر؟

این بحث شبیه بحث حق خیار در مکاسب است؛ آنجا که عقدی بین دو نفر واقع می‌شود، يك نفر - مثلاً بايع - برای خودش جعل خیار می‌کند، در این جعل خیار، دو حیثیت و دو جهت هست؛ يك جهت این است که این شخص بايع، عاقد بوده، «صفة قائمة بالعاقد نفسه» يك صفتی است که به خود عاقد متقوم است، چون بايع گفت می‌خواهم خیار داشته باشم. از جهت دیگر اینکه این حق متعلق به عقد است و عقد هم چیزی است که بعد از عاقد موجود است یعنی اثر العقد موجود است، لذا بگوییم انشاء عقد از بین رفته اما اثر عقد موجود است.

در باب حق خیار اختلاف است که آیا جایی که بايع برای خودش خیار قرار داده، بعد از آنکه از دنیا رفت، آیا این حق به ارث رسیده می‌شود یا نه؟ می‌گویند اگر گفتیم حق خیار «صفة قائمة بنفس العاقد» که عاقد اراده کرده که برای خودش حق قرار دهد، حال وقتی عاقد از بین رفت صفت هم از بین می‌رود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که به ارث برسد.

اما اگر گفتیم علاوه بر اینکه حق خیار «صفة للعاقد» □ «وصف لنفس العقد» هم هست، که يك عقدی واقع شده و این وصف برای خود عقد است، یعنی ما می‌گوییم «عقد خیاری» بیعی که در آن خیار وجود دارد، حال اگر این بايع مرد، الان همین عقد کلاً در اختیار ورثه قرار می‌گیرد و باید حق خیار آن هم در اختیار ورثه قرار گیرد.

بنابراین در اینجا بگوییم که از جهت اینکه این شخص يك محصول فکری دارد که با قوت ذهنی خودش به يك نظریه‌ای رسیده، از این جهت این نظریه متقوم به خود اوست - لذا در بحث اجتهاد و تقلید، در بحث تقلید از میت می‌گویند بعد از آنکه مجتهد فوت شد «لا رأی له» چون رأی متقوم به او بوده و او هم از دنیا رفته، دیگر اصلاً رأیی ندارد لذا نمی‌شود از او تقلید کرد، که مفصل

در کتاب اجتهاد و تقلید بحث کردیم - اما اگر این نظریه را در یک قالبی ابراز کرد، عقلاء بر آن آثار مادی مترتب می‌کنند.

نکته قابل دقت این است که هرگز نباید در این بحث، مسأله آثار اخروی را مطرح کنیم و بگوییم روز قیامت برای علم و تعلیم چقدر ثواب هست، این اصلاً داخل در محل نزاع نیست. نزاع این است که کسی که تألیفی را ارائه داد و عقلاء برای این تألیف یک آثار مادی قائل هستند تکلیف چیست؟ لذا باز این را تکرار می‌کنم که آنچه که عقلاء برای سی دی اعتبار قائل هستند، حقوق مالی آن است، و الا اگر کسی قفل یک سی دی را شکست و در اختیار دیگران هم قرار گرفت، دیدن آن حرام نیست، چرا که دیدن، عنوان تصرف مالی را ندارد، بلکه هر نوع خرید و فروش و تکتیر و هرچه که در دایره آثار مالی واقع می‌شود، داخل در محل نزاع است.

پس اشکال ما به قرافی این است که شما اصلاً محل نزاع را فراموش کردید؛ در باب حق التألیف نمی‌خواهیم بگوییم مادامیکه این نظریه متصل به شخصیت علمی و عقلانی این شخص است آیا حقوقی وجود دارد یا نه؟ بلکه بعد از اینکه این را در ضمن کتابی یا یک فرمول و دارویی ابراز کرد، عقلاء برای آن آثار مادی مطرح می‌کنند، آیا این آثار مادی که عقلاء در نظر می‌گیرند رعایتش لازم است یا خیر؟ کسی نمی‌تواند ادعا کند که عقلاء برای آن آثار مادی قایل نیستند، چرا که عقلاء دنیا دهها قرارداد و قانون راجع به اعتبار این حقوق معنوی و اعتبار مالکیت‌های فکری مطرح کردند.

یک امری است که مسلماً عقلاء قبول دارند، حالا که وجود دارد آیا رعایتش لازم است یا نه؟ آنچه که در دایره آثار مالی و مادی واقع می‌شود، داخل در این بحث است که آیا ضمان آور است یا نه؟ آیا به ارث برده می‌شود یا نه؟ پس نتیجه این می‌شود که این کلام قرافی، کلام درستی نیست.

اشکال دیگری بر «حق التألیف»

یکی از اشکالات مهمی که ممکن است در مسأله حق التألیف مطرح شود این است که؛ شما به سیره عقلاء در موضوع تمسک کردید، و گفتید عقلاء می‌گویند اینجا حق یا مال است، و می‌فرمایید سیره عقلاء در موضوعات نیازی به اجازه شارع ندارد، و ما هم پذیرفتیم، اما اگر شارع با این سیره مخالفت کرد چکار می‌کنید؟ اینجا بلا اشکال باید تسلیم شارع شویم.

ربما يقال که شارع مقدس، «حق التألیف» را از سه راه منع کرده است و اگر یکی از این سه راه ثابت شد، باید پرونده بحث «حق التألیف» را ببندیم و بگوییم چنین چیزی نداریم.

و اما آن سه راه:

راه اول این است که ما ادله‌ای داریم که دلالت بر حرمت کتمان علم دارد، در روایات داریم «من کتم علماً یعلمه جاء يوم القيامة ملجماً بلجام من نار» اگر کسی علمی را که دارد کتمان کند، «من کتم علماً» اطلاق دارد؛ یعنی اگر شما علم فقه می‌دانید باید بیان کنید، اگر به یک دارویی علم داری باید بیان کنی، اگر میتوانی کتابی اخلاقی بنویسی باید بیان کنی، خلاصه همه علوم را شامل می‌شود.

بیان استدلال این است که روایت اطلاق دارد و می‌گوید کتمان علم حرام است. اگر کتمانش حرام است پس ابرازش واجب است. اگر ابرازش واجب شد دیگر حق ندارد برای ابرازش پول بگیرد، شبیه اخذ اجرت بر واجبات است یا لا اقل ابرازش بر تو واجب است چه به تو پول بدهند و چه ندهند - ما دلیل دوم قرافی را مستقلاً ذکر نکردیم و در همینجا بررسی می‌کنیم، قرافی در دلیل دوم گفته بود که اجتهادات دینی مربوط به دین است و تمام دین طاعات الهی است و اخذ پول در مقابل طاعات جایز

نیست، که این هم در ضمن همین پاسخ داده می‌شود.

این نکته را دقت کنید؛ يك وقت می‌گوییم گرفتن پول حرام است، چون می‌شود اخذ اجرت بر واجبات و اخذ اجرت بر واجبات حرام است. و يك وقت می‌گوییم روایت می‌گوید علمت را بگو - که اطلاق دارد - چه به تو پول بدهند و چه ندهند. پس استدلال این است «کتمان العلم حرام» لذا ابراز آن واجب است، وقتی ابرازش واجب شد، از دو راه می‌گوییم حق ندارد پول بگیرد؛ يك راه، اخذ اجرت بر واجبات است - کسی می‌گوید من زحمت کشیدم و کتابی نوشتم، باید ده میلیون تومان به من بدهید تا این کتاب را در اختیار شما قرار دهم، این می‌شود اخذ اجرت برواجبات -.

راه دوم، این است که می‌گوید ابراز علم واجب است، چه به تو پول بدهند و چه ندهند. فعلاً کاری نداریم که اخذ اجرت بر واجبات جایز است یا جایز نیست، روایت می‌گوید علمت را بگو، اگر دارویی را کشف کردی و برای مردم لازم است باید بگویی، خواه به تو پول بدهند یا ندهند.

جواب از راه اول منع شارع از «حق التألیف»

اینجا چند جواب می‌توان بیان کرد که برخی از جوابها قابل مناقشه است.

جواب اول : این مربوط به باب شهادات است که می‌بیند حق کسی دارد ضایع می‌شود و من می‌دانم او حق دارد، اگر علم خودم را کتمان کردم و شهادت ندادم، به يك کسی ظلم می‌شود. می‌گوییم اگر در این روایات هم قرینه بر این معنا نداشته باشیم، آن روایات «زکاة العلم نشره» را چکار می‌کنید؟ پس يك جواب این که بگوییم مربوط به باب شهادات است، اگر واقعاً قرینه‌ای در این روایات پیدا کردیم که این روایت مربوط به باب شهادات است فبها، و الا «من کتم علماً یعلمه» اطلاق دارد.

جواب دوم : - که جواب اصلی است - می‌گوییم بله، کتمان علم حرام و ابراز آن واجب است، اما ابراز علم یک امر است و رعایت این حقوق امر دیگری است. بر این آدم واجب است که ابراز کند، ابراز گاهی از طریق منبر است، گاهی از طریق نگارش کتاب است. در زمان قدیم که ابراز می‌کرد، اثر عقلانی بر ابرازش مترتب نبود، اما امروزه علم خودش را در ضمن کتابی ابراز می‌کند، که عقلاء برای این کتاب آثاری را قائل هستند، مثلاً آن را تکثیر می‌کنند که در این تکثیر استفاده‌های مادی زیادی را بدست می‌آورند. مثلاً فرض کنید که کسی يك کتابی را نوشته، بین اینکه يك میلیون نسخه تکثیر کند با اینکه يك دانه هم تکثیر نکند از جهت مالی هیچ فرقی نکند - چرا که مثلاً از او هیچ کدامش را نمی‌خرند - اینجا کسی نمی‌گوید حق التألیف وجود دارد.

با مراجعه به عقلاء در می‌یابیم که عقلاء در اینجا يك حق تعلیقی و يك مالیت تعلیقی را قائل هستند و می‌گویند اگر بر این تألیف، آثار مالی مترتب باشد باید رعایت شود، اما اگر بر تکثیر آن - توسط مؤلف یا دیگری - يك ریال هم مترتب نشود، چیزی بنام حق التألیف وجود ندارد. بعبارة اخري؛ گرچه به «حق التألیف»؛ «حق معنوی»، «حق فکری» یا «مالکیت فکری» اطلاق می‌شود، اما در دایره‌ای است که اثر مالی بر آن بار شود. لذا تعبیر بنده این است که يك «حق تعلیقی» است. این يك نکته مفیدی است که بعداً در این بحث که «حق تا چه زمانی است» از آن استفاده می‌کنیم.

حالا که این چنین است می‌گوییم عقلاء می‌گویند شارع بر این شخص واجب کرده که ابراز کند، و او هم در ضمن يك کتابی ابراز کرده، حالا آیا بین این شخص و دیگری که می‌خواهد این کتاب را در هزاران نسخه تکثیر کند و منفعت ببرد یکسان است؟ عقلاء می‌گویند خیر، اینجا کتمان يك امری است که می‌گوییم حرام است و باید ابراز کند، اما رعایت حقوق مالی این تألیف امر دیگری است. مثل اینکه بگوییم کتمان حرام است و بر شما هم واجب است به من کاغذ بدهید بنویسم بر دیگری واجب است قلم

خیر، اینچنین نیست، گرچه بر من کتمان حرام است، اما دیگری اگر بخواهد به من کاغذ بدهد، می‌تواند بفروشد. پس مهمترین جواب این است که؛ بین «حرمت کتمان» و «رعایت این حقوق مالی» فرق وجود دارد و نباید این دو را با یکدیگر خلط کنیم. البته جوابه‌ای دیگری هم ممکن است مطرح کرد، که بعضی از آنها را بصورت احتمالی عرض کردم؛ یکی اینکه ممکن است مربوط به باب شهادات باشد، یکی اینکه اصلاً بگوییم «من کتم علماً» در مقابل ظالمین باشد، در مقابل احقاق حق مربوط به کل جامعه باشد. اما بهترین و مهمترین جواب، همین جواب است. پس نتیجه این شد که شارع مقدس از این طریق جلوی حق التألیف را نگرفته است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.